

اسکندر آتش زد، این ها ویران می کنند

دیروز کتاب های ایران را به آب شستند
امروز می خواهند تخت جمشید و آرامگاه کوروش بزرگ را به آب بسپارند

نوشته: هوشنگ معین زاده

به نقل از نیمروز لندن
شماره ۸۶۱ چهار آذر ماه ۱۳۸۴

من هم مانند بسیاری از ایرانیان، فریاد تاریخ سرزمینم را که از زبان و قلم «شکوه میرزادگی و اسماعیل نوری علا» بیرون آمد شنیدم. دریغم آمد که با آنان همصدا نشوم و از این گوشه جهان فریادم را بدرقه طنین آوای آنها نکنم. چرا که من بر خلاف بسیاری، معتقدم که واقعیت ها را باید گفت و مرتب هم تکرار کرد تا مردم حقایق را بدانند.

با این برداشت، و در پی پرخاش از دل بر آمده این دو نویسنده و شاعر کشورمان، برای آگاهی ایرانیان و مردم جهان، لازمست یکی دیگر از واقعیت های تلخ تاریخ ایران را به گفته آنها افزود. آن اینکه بازماندگان همان هایی که «دیروز کتاب های ایران را به آب شستند، امروز می خواهند تخت جمشید و آرامگاه کوروش بزرگ را به آب بسپارند» تا با از بین رفتن این آثار باقی مانده از گذشته پر افتخار ایران، بتوانند دروغشان را که «ایرانیان پیش از اسلام فرهنگ و تمدنی نداشتند»، راست جلو دهند.

از عجایب روزگار اینکه فریاد این دو ایرانی دور از وطن، زمانی طنین انداز شد که در یکی از بزرگترین موزه های لندن، آثار دوران هخامنشی، «اولین امپراطوری تاریخ جهان» به نمایش گذاشته شده است، آثاری که عظمت و جلال و شکوه آن، باعث حیرت همه جهانیان گردیده است.

این واقعیت را همه می دانند که اسکندر تخت جمشید را به آتش کشید. اما مورخین می نویسند: «این فاتح جوان و پر آوازه، پیش از آتش زدن تخت جمشید، بسیاری از آثار علمی، فرهنگی و هنری ایران را به یونان فرستاده و مقدار زیادی از آنها نیز به اسکندریه برده شد بود. بسیاری از پژوهشگران نیز بر این باورند که تأثیر همین آثار به یغما برده شده از ایران، یکی از علل و اسبابی بود که حوزه اسکندریه سده ها به صورت مرکز علمی جهان در آمد و به فرهنگ و تمدن بشریت نیز سود رساند.

در عین حال، اسکندر و میراث داران او همچون بطلموس، هرگز منکر فرهنگ و تمدن والای ایران نبودند، بلکه با دیده احترام به ایران و ایرانیان و تمدن شکوهمند این سرزمین و مردم آن نگاه می کردند.

اما برعکس، در تازش اعراب، آنها نه تنها همه ایران را ویران کردند، بلکه با به آب شستن آثار پدران ما، به عمد خواستند و هنوز هم بازماندگانشان می خواهند ثابت کنند که ایران قبل از اسلام، صاحب فرهنگ و تمدن نبوده و سهمی هم در ایجاد تمدن جهانی نداشته است.

حال آنکه آثار باقی ماند از دوران قبل از اسلام ایران، به روشنی نشان می دهد که بیش از هزار سال قبل از ظهور اسلام، ایران در تمام زمینه های علمی، فرهنگی و هنری یکی از سرآمدگان جهان باستان و از پایه گزاران تمدن بشریت بوده است. در این باره گفته ها و نوشته ها بسیار است و خوشبختانه آنچه هم در این زمینه ها نقل شده، از ایرانیان نیست که آنرا نادرست بدانیم، بلکه سخن و نوشته های از کسانی است که هر یک در رشته های گوناگون پژوهش های تاریخی و باستان شناسی از نامدارن جهان بودند. مهمتر از همه اینکه در دنیای اسلام نیز مورخینی به گذشته پر افتخار ایران اشاره کرده اند، که اکثراً غیر ایرانی بودند.

مرا کاری به آن عده از مغرضین نیست که در لابلای متونهای گذشته سر می دوانند تا نادرست بودن «سوزاندن و به آب شستن» ذخائر علمی و فرهنگی و هنری «مصر و ایران» را ثابت کنند. گله ام از پژوهشگران ایرانی است که وقایع و حوادث تاریخی کشورمان را به روشنی بررسی و بازگو نمی کنند. به همین دلیل نیز بسیاری از حقایق تاریخی ما در اثر این غفلت و سهل انگاری خود ما برای همگان پنهان مانده است.

از جمله حقایق تاریخی که سعی فراوانی در تحریف آن شده، اینست که اعراب هرگز کتاب های اسکندریه و کتاب های کتابخانه های ایرانی را معدوم نکرده اند! در حالیکه در همین زمینه، مورخین نامدار تاریخ اسلام می نویسند:

- در فتح مصر، وقتی عمرو بن العاص بر ذخائر علمی اسکندریه دست یافت، از عمر بن الخطاب راجع به آنها دستور

خواست. پاسخ او چنین بود:

- «اگر در آنها مطالبی موافق کتاب خداست با وجود آن (قرآن) استغنا حاصل است و اگر در آنها چیزی بر خلاف کتاب خداست حاجتی بدان نیست به نابود کردن آنها اقدام کن». چون این فرمان به عمرو بن العاص رسید شروع به تقسیم کتب میان گرمابه های اسکندریه کرد تا در تون های آن حمام ها بسوزند. استفاده از این کتب برای گرم کردن گرمابه ها شش ماه زمان گرفت.

در فتح ایران نیز همین حادثه تکرار می شود. سعد بن ابی وقاص، وقتی از عمر در باره کتاب های کتابخانه های ایران دستور می خواهد، عمر بن الخطاب می نویسد: «آنها را در آب افکن، زیرا اگر متضمن هدایت باشد، خداوند ما را با کتابی که راهنما تر از آنهاست هدایت کرده و اگر مایه گمراهی باشد خداوند ما را از آن بی نیاز ساخته است». (۱)

شگفتی قضیه در اینجاست که از دو سرزمین، از دو سردار فاتح، دو پرسش مشابه به خلیفه مسلمین می رسد و دو پاسخ مشابه نیز به هر دوی آنها داده می شود. با این تفاوت که مورخین می نویسند: «در مصر کتاب ها را به آتش سپردند و آب حمام ها را گرم کردند، ولی در ایران کتاب ها را به آب سپردند و در آب شستند».

سوزاندن کتاب ها در مصر و به آب شستن و به آب سپردن کتاب ها در ایران، این پرسش را در ذهن هر انسان اهل تعمق بوجود می آورد: «چرا در مصر آثار علمی و فرهنگی و هنری را به آتش و در ایران به آب سپردند؟». اگر به دلایل آنها پی ببریم، «واقعیت داشتن» و «واقعیت نداشتن» این دو حادثه تاریخی برایمان روشن می شود. چون پژوهشگران خبر را در اختیار ما گذاشته اند، ولی علت آنرا برایمان روشن نکرده اند و همین روشن نبودن علت، سبب تحریف این دو واقعیت تاریخی توسط بسیاری از مغرضینی شده که می خواهند چهره اسلام را از صدماتی که به تمدن های ملل دیگر زده اند پاک سازند...

بسیاری از پژوهشگران می دانند و نوشته اند که در زمان تازش اعراب هنوز کاغذ به گونه ای که امروز هست از چین بیرون نیامده و به ایران و سایر کشورها نرسیده بود. غیر از چین نیز تنها جایی که ما نشانه ای از کاغذ داریم، کاغذ «پاپیروس» مصر است.

مصریان از زمان های بسیار دور (سلسله های فراعنه) کاغذ پاپیروس را اختراع و آثارشان را روی این نوع کاغذ می نوشتند و نگهداری می کردند. کاغذ پاپیروس به کار سوختن می خورد. لذا، عمر بن الخطاب برای نابودی کتاب های مصر دستور سوزاندن آنها را می دهد و یا خود سردار فاتح مصر، آنها را، می سوزاند.

اما در ایران، تا زمان منصور دوانقی دومین خلیفه عباسی هنوز کاغذ از چین به ایران نرسیده بود و ایرانیان باستان و حتی در عهد و ایام ساسانی، آثار علمی و فرهنگی و هنری خود را یا روی پوست حیوانات و یا روی لوحه های گلی می نوشتند و نگهداری می کردند. از میان بردن آنها هم جز با به آب شستن پوست حیوانات و به آب سپردن الواح گلی مقدور نبود. لذا، در ایران الواح را به آب سپردند و نوشته های روی پوست را با آب شستند.

بنابراین، با بر ملا شدن «چگونگی» از بین بردن ذخائر علمی و فرهنگی و هنری ملل مختلف و بویژه دو تمدن باستانی «مصر و ایران»، صحت قول مورخین روشن می گردد. چرا که اگر خبر این دو واقعه به صورتی که عنوان شده است، «صحت نداشت»، لزومی به توضیح دادن طرز از بین بردن آنها در دو سرزمین جداگانه به دو صورت متفاوت نداشت.

با آگاهی به این امر که متأسفانه بسیاری از هموطنان ما دروغ های اسلامزدگان وطنی را بیشتر از حقایق تاریخی می پذیرند. به نمونه های زنده ای که خود ما در زمان به قدرت رسیدن بیضه داران اسلام شاهد آن بودیم، اشاره می کنیم، تا با دیدن شباهت های آنچه در انقلاب ۵۷ اتفاق افتاده با آنچه مورخین در باره حوادث مربوط به تازش اعراب به ایران نوشته اند، بهتر پی ببرند:

۱- یکی استادان دانشگاه نقل می کرد: «پس از پیروزی انقلاب و روش شدن این که زمام امور مملکت به دست جماعت آخوند و مسلمانان قشری افتاده است، از ترس اینکه به دلیل مقام و منصبی که داشتم برای تفتیش به خانه ام بریزند، تمام کتاب ها و رساله های علمی که در خانه داشتم، همه را در صندوقی گذاشتم و در زیر زمین خانه ام دفن کردم. امروز که چند دهه از آن زمان می گذرد این کتاب ها و رساله ها همچنان در زیر خاک مدفون هستند و اگر از بین نرفته باشند، بی شک به زودی غیر قابل استفاده خواهند شد»، کاری که بسیاری از ایرانیان با کتابخانه های خود کردند..

۲- پس از پیروزی انقلاب، من هم مانند بسیاری از ایرانیان وسائل خصوصی و اسناد و مدارک شخصی خود و زنده یاد برادرم (سرتیپ جواد معین زاده) را به خانه دوستی به امانت سپردم. وقتی قبل از خروج از کشور، برای وداع به خانه این دوست رفتم، از من اجازه خواست که به اتفاق هم نگاهی به وسائلی که به امانت نزد او سپرده بودم ببیند. پذیرفتم و چمدان و ساک ها را گشودیم و در میان آنها نامه ها و عکس هایی بود که من و بیشتر برادرم با شاه فقید و روسای کشور های عرب و امرای ارتش و شخصیت های مهم مملکتی داشتیم.

دوستم با پوزش از من خواست که اجازه دهم این نامه ها و عکس ها را از میان برداریم. در پاسخ او مردد بودم که به زبان در آمد و گفت:

- دوست عزیز، تو از کشور خارج می شوی، اما من ناچارم در این کشور بمانم و زندگی کنم. اگر روزی پاسداران به هر دلیل و بهانه ای به خانه ام بریزند و این نامه ها و عکس ها و نشان ها را پیدا کنند، می دانی چه بلائی به سر من و خانواده ام

خواهند آورد؟

درخواست او را با کمال تأثر و تأسف پذیرفتم و این دوست عزیز در جلوی دیدگان من تمام اسناد و مدارک من و برادرم را مانند مدارک تحصیلی و دیپلم هایی که از اینجا و آنجا گرفته بودیم و نامه های تشویق آمیزی که از مقامات کشوری و لشکری داشتیم و عکس هایی که اکثراً با امضاء صاحبان عکس ها بود، همه را پاره پاره کرد و سپس در مقابل چشمان پر از اشک من، به آتش سپرد و دود آنها به هوا فرستاد. نشان ها و مدال ها را هم به کیسه ای نهاد تا آنها را سر فرصت معدوم سازد.

۳ - در طول این سه دهه که خود ما در خارج از کشور هستیم، بارها و بارها شنیده و دیده و یا خوانده ایم که آثار هنری و فرهنگی و باستانی کشورمان را در حراج های بزرگ و کوچک لندن و پاریس و نیویورک و غیره به معرض حراج گذاشته اند. از زیر خاکی ها گرفته تا تابلوهای نقاشی و کتاب های دست نوشته شده و غیره.

نمی دانم این سه موردی که به اختصار نقل شد کافی است برای اینکه بدانیم با حضور بیضه داران اسلام از گذشته های دور تا به امروز، ذخائر علمی و فرهنگی و هنری ما چه سرنوشتی پیدا کرده اند یا نه؟ برای این طایفه فرقی نمی کند که تخت جمشید به زیر آب برود یا آرامگاه کوروش، بزرگ مرد تاریخ که از ۲۵۰۰ سال پیش سند افتخار سرزمین و پدران سرفراز ما بوده است.

از شگفتی های دیگر روزگار اینکه همه آنهایی که در طول ۲۵۰۰ سال گذشته به ایران حمله یا تازش یا یورش کردند، باستانهای اسکندر که در عالم مستی تخت جمشید را به آتش کشید، به حرمت مقام و منزلت کوروش بزرگ و داریوش بزرگ که از بزرگترین پادشاهان جهان بودند، از کنار یادگارهای بجا مانده از آنها با احترام گذشتند، مگر تازیان و تازی تباران که حتی چشم دیدن آرامگاه انسان بزرگی مانند کوروش را هم ندارند.

با اینکه پیغمبر اسلام در کتاب خود «قرآن» بیش از هر کتابی به تورات، کتاب مقدس یهودیان نظر داشته و از آن نقل کرده است. توراتی که در چندین آیه اش با نیک ترین جملات و تحسین آمیزترین کلمات از کوروش بزرگ، به عنوان مسیح موعود نام می برد. ولی بیضه داران اسلام ناب محمدی حتی حرمت کتاب مقدس دین یهود را پاس نمی دارند و برای مسیح این دین بزرگ، یک قطعه خاک را هم روا نمی دارند.

اگر بپرسید چرا دیروز چنان کردند و چرا امروز می خواند چنین کنند؟ پاسخ آن به کوتاهی اینست که: بیضه داران اسلام هیچوقت با دانش و معرفت، با فرهنگ و هنر سر سازگاری نداشتند و هنوز هم ندارند. اگر برای حکومت اسلامی ایران مقدور بود، همانند اسلاف خود تا قبل از نهضت مشروطیت و پایه گذاری ایران نوین توسط رضا شاه بزرگ، علم و دانش را برای مسلمانان فقط در سطح مکتب خانه ها کافی می دانستند. چنانکه می دانیم تا قبل از آن هر ایرانی را که به صدد تاسیس مدارس نوین می افتاد، به جرم کفر و بی دینی تکفیر می کردند. اگر برای آنها مقدور بود، تمام مدارس و دانشگاهها را می بستند و به همان شیوه مرضیه که از صدر اسلام مرسوم بود، قضاوت را به حاکمان شرع و تعلیم و تربیت را به مکتب خانه های فلان ملا و بهمان آخوند می سپردند. پرداختن به هنر را نیز به هر شکل آن حرام می شمردند که چنین هم کردند.

بی جهت نیست که با افتخار می گویند: روزی پیغمبر اسلام در دست عمر بن الخطاب ورقه ای از تورات مشاهده کرد و چنان غضبناک شد که آثار غضب بر چهره او آشکار گردید و آنگاه بر آشفته و گفت: «آیا نیاوردم برای شما بجای تورات کتاب روشن و منزه که اگر موسی زنده بود چاره ای جز پیروی از آن نداشت». (۲)

واقعیت اینست که شریعتمداران اسلام در تمام ادوار تاریخ، به پیروی از احادیثی نظیر آنچه آمد، جز قرآن به هیچ نوشته دیگری التفاتی نداشتند و ندارند. از علم و هنر و فرهنگ نیز آنچنان بی بهره اند که ارزشی برای آن قائل نبودند و نیستند. وقتی می دانند که در خلافت عمر بن الخطاب فرش بی نظیر کاخ مدائن را پاره پاره کردند و پاره های آنرا میان جهاد کنندگان و بویژه صحابه پیغمبر تقسیم کردند و یا می خوانند که منصور دوانقی، دومین خلیفه عباسی با ویران کردن کاخ مدائن و کاخ های دیگر ساسانیان، پایتخت خود بغداد را بنا نهاده است. دلیلی نمی بینند که آنها برای چنین آثاری ارزش و اهمیت قائل شوند. نگاه کنید به خرابه های طاق کسری! به تنها یادگار باقی مانده از تیسفون پایتخت افتخار آفرین سلسله ساسانی که از دست مسلمانان به چه صورتی در آمده است!

دیدن این ویرانه باقی مانده از شوکت و عظمت یک امپراطوری سرفراز جهانی، دل هر بیننده ای را به درد می آورد. چنانکه دل خاقانی را بگونه ای به درد انداخت که سروده ماندگارش را با دیدن خرابه های آن خطاب به ایرانیان باین بیت سوزناک و غم انگیز آغاز کرد:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مدائن را آینه عبرت دان

بعد از اسلام ما دهها و صدها سلسله و حکومت های بزرگ و کوچک داشتیم که امروزه به برکت تعصب و کوردلی حافظان بیضه اسلام، کمترین آثاری از آنها بجا نمانده است. غیر از مساجد و امامزاده های کوچک و بزرگ، از گذشته های خود هیچ بنایی و آثاری را آنطور که باید نتوانسته ایم نگهداری کنیم.

در همین حکومت اسلامی، بیضه داران جان بر کف اسلام ناب محمدی، علاوه بر ویران کردن مقبره رضا شاه کبیر، بنیان گزار ایران نوین، به مزار ناصرالدین شاه قاجار در حرم شاه عبدالعظیم نیز رحم نکردند. اگر به آنها فرصت و اجازه داده می شد، آخوندک بی سواد و دیوانه (صادق خلخالی) که به سبب قتل عام های فرزندان ایران «آیت الله» اش لقب دادند، شال و کلاه کرده بود که بقایای تخت جمشید را نیز با بولدوزر ویران کند.

اینک این مردم ایران هستند که باید از باقی مانده افتخارات تاریخ مملکت خود پاسداری کنند. هر کس را در هر مقام و منصب و مسلکی که کمترین آسیبی به یادگارهای پدرانمان بزند، از هم اکنون همانند خود آخوندها تکفیر کنند و در سر هر کوچه و بازار و هر کوی و برزنی بانگ بزنند تا سند خیانت آنها به زادگاهشان و نیاکانشان باشد.

ایران متعلق به همه ایرانیان است. آثار باقی مانده از گذشته ایران نیز ارث پدری همه ما ایرانیان است، چه زرتشتی، چه یهودی، چه مسیحی، چه بودائی، چه مسلمان و چه بهائی. بنابراین، وظیفه همه ماست که در حراست و پاسداری از میراث پدرانمان بکوشیم.

این را هم گفته باشم که در « فردای آزادی ایران، آرامگاه کوروش بزرگ زیارتگاه همه ایرانیان و شیفتگان فرهنگ ایران خواهد شد».

و بیضه داران اسلام نیز فراموش نکنند که تخت جمشید و آرامگاه کوروش بزرگ، و دیگر آثار باستانی ما، حکومت نیست که ملت ایران از سر نا آگاهی و با فریب و نیرنگ مثنی آخوند مفت و مسلم از دست بدهند.

پاریس – ۲۰۰۵/۱۱/۱۰ هوشنگ معین زاده

www.moinzadeh.com

- (۱) اخبار الحکما چاپ مصر ج ۱ ص ۳۳- مختصر الدول ابی افرج ملطی – تاریخ التمدن الاسلامی جری زیدان ج ۳ ص ۴۱ – کشف الظنون حاجی خلیفه چاپ ترکیه ج ۱ ص ۴۴۶ – معجم البلدان ج ۵ ص ۲۴۳
- (۲) تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی دکتر ذبیح الله صفا ص ۳۲ از مقدمه ابن خلدون